

والتلو ان است حضرت ابقلم بگذار نقل کربلا از خوارج باز کوزان ماجرا کن بیان انجام کار حضرتان
منه رسیده امبروشان شرح احوال پسر کنگر ماز کرده ایچم باحوال پیدر القصره بین انستو
صفوف شاه ولایت علی بلند باو ابوبنصرانی نادر فرمود که خوارج را ندانند که هر که در زبر این علم و
در آید و اما زانست هر که نکوفه رود احد متعرض نشود و هر کس از این لشکر و زوی جسته بدین روی
احد با ایشان نپرد و اما زانکه قصه بر ایشان لازم نیاید با این سه طایفه مارا محاربه نیست چون این ندانند
خوارج رسیده متفرق شدند بعضی در زبر علم ابوابت کزوهی بکوفه و بسپای بدین رفتند و چها فرزند
با عبدا لله و هب ناسی یافتند که قدم در دیار کفر و ضلال تابت داشتند ایشان متفرق شدند که اکثرام
عالم بر ایشان نازند و گز معرکه برنگردانند امبروشان سپانصر پناه خود را فرمود که مبارت بر شما
منما شد و تا مل کنیدا ایشان بر شما بنازند پس چون خوارج دیدند که سپانصر پناه ایشان را ندانست
نمیکشایند کاز ک کردند که ایشان را ضعیف روی نموده که دست بچنگ نمیکشایند و تدرجه قوی فل
کشته زبان بگفتن الروح الروح الی الجنة کثو دای معرکه نهادند و هیات اجتماع بر لشکر سعادت اثر حله و شدند
لشکران صلح ایان بجانبین و بیامثل کرده انجاعت داد در وسط گرفتند و بیکد فاعاز چپ راست بران بدین
تاخند پس مری از خوارج اخف نام که در صفین از ملازمان حضرت بود و در آن معرکه بی مردانکها از وی
رسیده بود در برابر جناب رضوی آمده و اظهار جلالت نمود و سپانصر پناه با اشاره ذوالفقار انمرد و در بند
فرستاد پس حرقوس زهر که از امر خوارج بوختر امیر و انهادند که در میدان از فرط سفاهت و کثرت حماقتان
حالتی مانند شمر در ماسنجانبان شوامر که دلاوی جوان داد چو بوختر رسیدان بر کوار چنان ذوالفقاری
بر فرق حرقوس زد که خون به سر او بر خاک افتاد و بجای رفتی رفت پس حرقوس که نام او مالک بن نصیب بود
آمده و رسیده بوی آنچه به پسر عم او حرقوس رسیده عبدا لله و هب ناسی که راس و انیس خوارج بو مبدل آمد فریاد
بر کشید که او پسر ابوطالب تا چندین تظاول بر بندگان خدا کنی لخته بخار به من رعبت فرمای تا خبر دستم بران بینی
وزخم کران شهن مشامه نما و من سو کند یاد کرده ام که از این موضع باز نکرده تا تو را بقتل رسانم یا خود کشته شوم این
مؤمنان از سخن او متبتم کشته بخندند فرمود که ای پسر فکال بچها نیست که با آنکه مرا میثاجرات بمبارت من منافی ها
از چها خویش بد بر گرفته و انجان خوشتر شده بودست بقبضه ذوالفقار بر سبلا تا قتل او را با سفل الشافلین رسانند
پس سپانصر پناه انحضرت بیکد ضعه خله بره کار باقی ماندگان انجاحت با انجام رسانیدند تا آنکه ان چها فرادکن بجز از
نه نفر ایشان راه سپاد و کات نداشتند پس از قتل ایشان اصحاب شاه ولایت دستت تراج بر آورد و غنیمت و افرافقتند
اهوالبان ملاحظه نماید که جامعه که سالها در رکاب جناب لایت ماب رجلا صفین شمشیرها نهند و پیوسته
روزها دروزه و شهنا و نماز بودند و شبها ایشان از کثرت زکوع و سجود خند و پشانیهای ایشان مانند
نعل شتر نینه بسته بود مجری که قدم رسیده مخالفت شاه اولیا و سلطان سیرارضا سلام الله علیه علی اولاده
الانکباء نهادند قتل ایشان واجب قلع و قمع ایشان لازم آمد حضرت اسد اللهی معاملة با ایشان فرمود که تا انقضای
ذکران بر زبان خاص و عام است بخان الله از احوال و افعال بنی امیه و اتباع ایشان که اعمال ایشان پیوسته فسق و
فجور و ذاهم الاوقات بشر بنمربا ختر قمار مشغول بودند و افعال ایشان قتل و جرحا نواده عصمت و طهارت بود
و با این همه ظلم و جفا که از ایشان صدای ف نظر و وجهی که از چهره و ظاهر انشاخراب اجزی جرح از چهره

والتلو ان است حضرت ابقلم بگذار نقل کربلا از خوارج باز کوزان ماجرا کن بیان انجام کار حضرتان
منه رسیده امبروشان شرح احوال پسر کنگر ماز کرده ایچم باحوال پیدر القصره بین انستو
صفوف شاه ولایت علی بلند باو ابوبنصرانی نادر فرمود که خوارج را ندانند که هر که در زبر این علم و
در آید و اما زانست هر که نکوفه رود احد متعرض نشود و هر کس از این لشکر و زوی جسته بدین روی
احد با ایشان نپرد و اما زانکه قصه بر ایشان لازم نیاید با این سه طایفه مارا محاربه نیست چون این ندانند
خوارج رسیده متفرق شدند بعضی در زبر علم ابوابت کزوهی بکوفه و بسپای بدین رفتند و چها فرزند
با عبدا لله و هب ناسی یافتند که قدم در دیار کفر و ضلال تابت داشتند ایشان متفرق شدند که اکثرام
عالم بر ایشان نازند و گز معرکه برنگردانند امبروشان سپانصر پناه خود را فرمود که مبارت بر شما
منما شد و تا مل کنیدا ایشان بر شما بنازند پس چون خوارج دیدند که سپانصر پناه ایشان را ندانست
نمیکشایند کاز ک کردند که ایشان را ضعیف روی نموده که دست بچنگ نمیکشایند و تدرجه قوی فل
کشته زبان بگفتن الروح الروح الی الجنة کثو دای معرکه نهادند و هیات اجتماع بر لشکر سعادت اثر حله و شدند
لشکران صلح ایان بجانبین و بیامثل کرده انجاعت داد در وسط گرفتند و بیکد فاعاز چپ راست بران بدین
تاخند پس مری از خوارج اخف نام که در صفین از ملازمان حضرت بود و در آن معرکه بی مردانکها از وی
رسیده بود در برابر جناب رضوی آمده و اظهار جلالت نمود و سپانصر پناه با اشاره ذوالفقار انمرد و در بند
فرستاد پس حرقوس زهر که از امر خوارج بوختر امیر و انهادند که در میدان از فرط سفاهت و کثرت حماقتان
حالتی مانند شمر در ماسنجانبان شوامر که دلاوی جوان داد چو بوختر رسیدان بر کوار چنان ذوالفقاری
بر فرق حرقوس زد که خون به سر او بر خاک افتاد و بجای رفتی رفت پس حرقوس که نام او مالک بن نصیب بود
آمده و رسیده بوی آنچه به پسر عم او حرقوس رسیده عبدا لله و هب ناسی که راس و انیس خوارج بو مبدل آمد فریاد
بر کشید که او پسر ابوطالب تا چندین تظاول بر بندگان خدا کنی لخته بخار به من رعبت فرمای تا خبر دستم بران بینی
وزخم کران شهن مشامه نما و من سو کند یاد کرده ام که از این موضع باز نکرده تا تو را بقتل رسانم یا خود کشته شوم این
مؤمنان از سخن او متبتم کشته بخندند فرمود که ای پسر فکال بچها نیست که با آنکه مرا میثاجرات بمبارت من منافی ها
از چها خویش بد بر گرفته و انجان خوشتر شده بودست بقبضه ذوالفقار بر سبلا تا قتل او را با سفل الشافلین رسانند
پس سپانصر پناه انحضرت بیکد ضعه خله بره کار باقی ماندگان انجاحت با انجام رسانیدند تا آنکه ان چها فرادکن بجز از
نه نفر ایشان راه سپاد و کات نداشتند پس از قتل ایشان اصحاب شاه ولایت دستت تراج بر آورد و غنیمت و افرافقتند
اهوالبان ملاحظه نماید که جامعه که سالها در رکاب جناب لایت ماب رجلا صفین شمشیرها نهند و پیوسته
روزها دروزه و شهنا و نماز بودند و شبها ایشان از کثرت زکوع و سجود خند و پشانیهای ایشان مانند
نعل شتر نینه بسته بود مجری که قدم رسیده مخالفت شاه اولیا و سلطان سیرارضا سلام الله علیه علی اولاده
الانکباء نهادند قتل ایشان واجب قلع و قمع ایشان لازم آمد حضرت اسد اللهی معاملة با ایشان فرمود که تا انقضای
ذکران بر زبان خاص و عام است بخان الله از احوال و افعال بنی امیه و اتباع ایشان که اعمال ایشان پیوسته فسق و
فجور و ذاهم الاوقات بشر بنمربا ختر قمار مشغول بودند و افعال ایشان قتل و جرحا نواده عصمت و طهارت بود
و با این همه ظلم و جفا که از ایشان صدای ف نظر و وجهی که از چهره و ظاهر انشاخراب اجزی جرح از چهره

والتلو ان است حضرت ابقلم بگذار نقل کربلا از خوارج باز کوزان ماجرا کن بیان انجام کار حضرتان
منه رسیده امبروشان شرح احوال پسر کنگر ماز کرده ایچم باحوال پیدر القصره بین انستو
صفوف شاه ولایت علی بلند باو ابوبنصرانی نادر فرمود که خوارج را ندانند که هر که در زبر این علم و
در آید و اما زانست هر که نکوفه رود احد متعرض نشود و هر کس از این لشکر و زوی جسته بدین روی
احد با ایشان نپرد و اما زانکه قصه بر ایشان لازم نیاید با این سه طایفه مارا محاربه نیست چون این ندانند
خوارج رسیده متفرق شدند بعضی در زبر علم ابوابت کزوهی بکوفه و بسپای بدین رفتند و چها فرزند
با عبدا لله و هب ناسی یافتند که قدم در دیار کفر و ضلال تابت داشتند ایشان متفرق شدند که اکثرام
عالم بر ایشان نازند و گز معرکه برنگردانند امبروشان سپانصر پناه خود را فرمود که مبارت بر شما
منما شد و تا مل کنیدا ایشان بر شما بنازند پس چون خوارج دیدند که سپانصر پناه ایشان را ندانست
نمیکشایند کاز ک کردند که ایشان را ضعیف روی نموده که دست بچنگ نمیکشایند و تدرجه قوی فل
کشته زبان بگفتن الروح الروح الی الجنة کثو دای معرکه نهادند و هیات اجتماع بر لشکر سعادت اثر حله و شدند
لشکران صلح ایان بجانبین و بیامثل کرده انجاعت داد در وسط گرفتند و بیکد فاعاز چپ راست بران بدین
تاخند پس مری از خوارج اخف نام که در صفین از ملازمان حضرت بود و در آن معرکه بی مردانکها از وی
رسیده بود در برابر جناب رضوی آمده و اظهار جلالت نمود و سپانصر پناه با اشاره ذوالفقار انمرد و در بند
فرستاد پس حرقوس زهر که از امر خوارج بوختر امیر و انهادند که در میدان از فرط سفاهت و کثرت حماقتان
حالتی مانند شمر در ماسنجانبان شوامر که دلاوی جوان داد چو بوختر رسیدان بر کوار چنان ذوالفقاری
بر فرق حرقوس زد که خون به سر او بر خاک افتاد و بجای رفتی رفت پس حرقوس که نام او مالک بن نصیب بود
آمده و رسیده بوی آنچه به پسر عم او حرقوس رسیده عبدا لله و هب ناسی که راس و انیس خوارج بو مبدل آمد فریاد
بر کشید که او پسر ابوطالب تا چندین تظاول بر بندگان خدا کنی لخته بخار به من رعبت فرمای تا خبر دستم بران بینی
وزخم کران شهن مشامه نما و من سو کند یاد کرده ام که از این موضع باز نکرده تا تو را بقتل رسانم یا خود کشته شوم این
مؤمنان از سخن او متبتم کشته بخندند فرمود که ای پسر فکال بچها نیست که با آنکه مرا میثاجرات بمبارت من منافی ها
از چها خویش بد بر گرفته و انجان خوشتر شده بودست بقبضه ذوالفقار بر سبلا تا قتل او را با سفل الشافلین رسانند
پس سپانصر پناه انحضرت بیکد ضعه خله بره کار باقی ماندگان انجاحت با انجام رسانیدند تا آنکه ان چها فرادکن بجز از
نه نفر ایشان راه سپاد و کات نداشتند پس از قتل ایشان اصحاب شاه ولایت دستت تراج بر آورد و غنیمت و افرافقتند
اهوالبان ملاحظه نماید که جامعه که سالها در رکاب جناب لایت ماب رجلا صفین شمشیرها نهند و پیوسته
روزها دروزه و شهنا و نماز بودند و شبها ایشان از کثرت زکوع و سجود خند و پشانیهای ایشان مانند
نعل شتر نینه بسته بود مجری که قدم رسیده مخالفت شاه اولیا و سلطان سیرارضا سلام الله علیه علی اولاده
الانکباء نهادند قتل ایشان واجب قلع و قمع ایشان لازم آمد حضرت اسد اللهی معاملة با ایشان فرمود که تا انقضای
ذکران بر زبان خاص و عام است بخان الله از احوال و افعال بنی امیه و اتباع ایشان که اعمال ایشان پیوسته فسق و
فجور و ذاهم الاوقات بشر بنمربا ختر قمار مشغول بودند و افعال ایشان قتل و جرحا نواده عصمت و طهارت بود
و با این همه ظلم و جفا که از ایشان صدای ف نظر و وجهی که از چهره و ظاهر انشاخراب اجزی جرح از چهره

المقول بیاید الشریب الاشرار و راس و رئیس الکفار الزانی و ابن الزانی عبد الرحمن بن ملجم القدار لیس الله
 الملك القهار الشهید التجاری المجراب و كان من دمه على شبيه خضاب الامام الغالب مولانا علی بن ابي
 طالب علیه و علی اولاده الظاهر بن سلام الله من شکر مبتدای سپهر چه رفنا رکزه و از کین چها
 بعزت اطهار کرده فرصت با بن ملجم مردود داده شرکت بخون حیدر کرا کرده زاشک روا
 ثواب هشتم سپهر هم سپهر یا کواکب سبأ کرده از جهنم میناک شبر خداد و بیغ ناجوی خون روان
 ز رخسار کرده هر حسن لباس مصیبت بر بند و وز حسن بی چوشتا رکوده از بهر خوش دل معلوم
 بدهر از زده قلبت بنب افکار کرده هر صفا خواطر شداد فطرتی اشوب و مستحید بدار کرده مخفی
 نما ناد که بعد از رحلت حضرت سید المرسلین نازمان شهادت سید الشهداء علی بن ابی طالب بخاواده نبوت مصیبت
 چون مصیبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و نداد ز پراک صبح شه ادش چون شام رحلت سید انبیاء
 بود و شام رحلتش چون صبح مصیبت سید النسا من و وحین چون برین ساکریان زینت کلتوم
 در رفغان بوال بشری دست غم بر سر و خیر البشری است کاف در جبار روح از این واقعه فایده نوحه کرو خسیل
 اسمعیل از این سانحه عظمت در از رکبم زاد رتبه ملال ما و آکت و مسیح و اخروش بالیتی کک القید اله
 از سپهر چهارم گذشت مزیم بنعز بالیتی میت کنت قبل هذا رطب اللسا کرده نداه اه هتاک اندم بنای شرع
 پهنر خراب شد کز خون جبین شاه و لایب خضنا شد روزی گرفت ظلمت عصا از مانده را کان افتاب
 جرح گزند و نقاب شد از کینه بشری فلک آتشین از دیده ملک بزین خون نایب از هجر و فصل انسر و لایب
 اولیا ناکام شد جهان و جنان کامیاب شد این عزیزان که در دنیا آنچه بستند انبیاء از الام و اندوه و مکر
 و مصائب سپید شبیه نظیر ان جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیز واقع شد اگر سید المرسلین در دنیا داخل کفای
 قریش کم دینکم ولیم بر فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مبادی خلافت ترک ریاست قوم بتد نمود
 اگر جناب رسول ص در دنیا حال بچند نفر از اصحاب قیامت که در زوج قبول نیز بسکتنا و با زکو و مفدا و چند
 نفر بکرا کفافر مؤذنا چه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله از ترس کفار از مکه بغداد فر فر مؤذنا بسد الله
 از خوف اشرد و بیم قتل رنج خانه خوف فر فر مؤذنا حضرت از مکه بتد هجرت فر مؤذنا این بزرگوار را از مکه بکوفه
 مهاجرت نمود اگر چه قتل سید المرسلین ص در خانه اش در بخند اما بواسطه اخذ بیعت در میان امیر المؤمنین
 نیز در بخند اما کفار قریش چون در خانه رسول خدای از داخل شدن چیزی بنا افتند بر سید انبیاء سلم
 نرسانیدند و اما منافقان با ایمان چون در باب خلافت معلوم از آن قدم نهادند اوله بغانه را سوختند
 و به کتب قبول عدنانا شکستند و بعد از آن غلاف شمشیر و تا زبانه بر بازوی انظلمون در حضور امیر المؤمنین
 علی بن ابی طالب و باز و کفان محدثه را مجروح ساختند و پس از آن باز و و کردن ان حبل المتین درین مصیبت
 بر ایمان بستند و انحضرت بوصفا با رسول عمل فرموده تجمل مفرم مؤذنا چه رسول خدای با مشرکین جنک کرد جناب لایب
 ماب با ناکسین و قاسطن و ما رقب جنک کرد الحاضره و این عاریت سر امضا و اندوهی بهمنها و اذیت و از
 لایق و لا یحیی بان بر کزیده قادر بکا سیدنا انکه رخت بعالم بقا کشد بشرف ملاقات پیر عم خو حضرت رسول
 مشرف کزید بندت فغان کز کوشش بزاز کرد و درین بر خد بو کشور ایمان بصورت رفت از دنیا شوی
 کز نمانه او شده نمانه مایه بکر جور و رحلت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و در امیر المؤمنین حیدر

عزیز و عزیز
عزیز و عزیز

از حر و بپکان تهری پیاپی فلک فرشته شاه لافنی نشسته بود چنان از پیر و اوردان پیکان بواسطه دروالمی که
 عارض مختصر میشد عاقر کشند آخر الامر و دشمنی نازان پیکان از پیاپی مبارکش پیر و آوردند و اصلا اجتناب
 منازستداه که چون فرزندار جندش امام حسین علیه و در صحیحی کربلا متوجه نماز کردند از هر جانب تهر
 کین از کمان ستم بجانان مقرب درگاه الهی کشادند و طراش فرس بریشان نشاند ملتفت ایشان نکردند
 ناز نماز فارغ شدند مشغول و چنین حال ان امام محرم بود از خود بیخبران خصم هم دشمنان از چار و سود و
 ناز ان امام نشسته مشغول نماز بندگی بنکر که در راه و درود مرهم وی خم تیغ و تیر بود کوزان بود
 کان مظلوم کرد و بکران ناز بنعل محرم کرد اینچنان که در کوه اهل ولا اجر یک تکبیر شاه کربلا القصد
 ان زنبه فاجره شمشیرهای ان نامرد مرادی و ان در منافق و بکر از مزرب به منظر فرصت نشنند
 لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **بسم الله الرحمن الرحیم**
 الحمد لله رب العالمین والصلوة **مجلسی ترویجی** **والسلام علی الصائم حماسی**
 الله المقبل بکلمه الی الله فلذا جعله الله بابا لیکل شیء فذل و خضع له کل شیء لا ینفیه
 سابق ولا یفوقه فایق ولا یطع فی اذناک طامع اول النبیین ميثاقا فی الذر التکوین
 التدوین و آخرهم مبعثا و کان خاتم النبیین و هو سیدنا و نبینا محمد بن عبد الله صلی الله
 علیه و آله و سلم و لا یسما علی من هو نفعه من مقام و ذریته فی مقام و وصیه فی مقام
 و اخوه فی مقام و ابن عمه فی مقام و وصیه و خلیفته فی مقام هو القائم مقامه فی کل
 مقام الا ما خصه الله الملیک العلام اسد الله و اسد رسول الله المقبول فی الخراب شبهه یدیه
 خضاب قولانا و ولی الله فی الاولین و الاخرین علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه سلام الله
 بسم الله از ان ساعت که از قوم مردان نامرد تیغ کین را بر مرد خود پس اندازد بر باد سردی که فرزند
 سر نیایش جبرئیل بر سرش اشقای امتا دست کین کشاد که از تیغ ان بد اختر چون عیان شوق لهر مغنی
 سنباطه نخر و سل بر باد داد هیچ ذرا زین ستم بیغم نه بدنی تا بد هیچ جان از در جهان زین پس نخواهی دید
 صد هزارین مانجر اگر بد نخواهد گشت محو او از این ماتم که جانها را نخواهد شد و باد بدانکه چون
 عبد الرحمن بن مسلم مرادی نامرد که از سودا و محبت نظام دخیل خطر تمیمی سودا و وجهها سر طایران در بلخ
 و خود زاد و بوته لعن بیدی و عذاب سر مکانداخت و هت بران کاشت که به تند باد فتنه و فساکتی نجات
 غریب فنانا و بقطع رشته حیات لنگر زمین و آسمان بر دار و پوخته منظر فرصت بود تا شب نوز و شمس
 رمضان المبارک که سال چهارم هجرت بود و سپید این مختصر از احوال خسران مال سر کرده زمره ضلال پسر علم ترا
 و اما احوال سر را و ضیا و سلطان سر بر ارتضوی و حناله الفدا خلاصه ش این است که جمهر و محدثین و مؤرخین
 بر این اتفاق کرده اند که مختصر از اول ما مبارک و صواب کتب دخانه امام حسن و بیگش و منزل امام حسین
 و شیعی بگرد و محفل عبد الله بن جعفر که شوهر دختر بلند اختر اندر و علیا جناب بد بخواتون بود افطار و کدر
 هیچ یک از ان شبها ز نایب از سر لقمه تناول نمینمود پس خضا محفل درم مشاکل عرض کردند که ای خون سالار
 مؤید احسان خلاق ولی قاسم اذاق بندکان خدای از جانب خالق تو ز چه رود که از ضرر غذا در این شبها
 اجتناب بفرمای این مختصر و جو فرمود که ز ما ملاقات برورد کار نزدیک است میخواهم که چون خداوند نور

ملاقات کم الوده طعام نباشم و این مقدار بجهت حفظ رفق کافست و شنبه زدهم انحضرت خواست افطار
فرامیادم کلثوم کون بد طبقی کمد و قرص نان جو و کاسه شکر و قدری نمک ساقی در آن بود نیز انحضرت او در چو
انجناب چشم مبارکش بر آن طبق افتاد گرفت گرفت شد بد و بسیار آن خوراک حرکت داده مانند شخصی که
غضبتا باشد در بخار و الا نوار است که انحضرت بام کلثوم فرمود که کان نمیکم در خرمه به بدخو نماید بدخو بد
باشد چنانکه تو بگ با من منبکی ام کلثوم مضطرب شد و عرض کرد ای پدر بزرگوار چه بی ادبی از من صادر
شد انحضرت فرمود این خوراک در یک طبق در نزد من حاضر منبکی میخواهی که استادان من در توحش
بطول کشدن میخواهم متابعت کنم پس غم خورد سوخدا تا که مادامیکه در حیات بود در آن خوراک در یک طبق در نزد
انحضرت نگذاشتند پس ام کلثوم شهرت را برداشت و انحضرت سه لقمه از آن جو با نمک درشت میل فرمود و دست کشید
بیکت نه خون جان جهان از سرخواریت کشید بلکه یکبارگی از خون جهان دست کشید پس آن امر کثور را
مشغول نماز کردند و روی آینه مال و تصرع بذر کاه بی نیاز آورده رکوع و سجود زاد در نهایت خضوع و خشوع
بجای آورد و صدکا انحضرت بگریه بلند بود و مکرر از عبارت خانه خوبه بر شوی آمد با طرف انظار میکرد
مانند کسی که او را نماز کرده باشد بر خوبی بچند و کلمات و حثت امر که دلالت بر شهادت انحضرت میکرد
میگفت و گو باران شب کان سما و زمین منزلزل بود انحضرت و ذاع عبادت پروردگار خویش و بیکت
در شب قتل امر غزوه بد که زمین باد امداى عجمان انش قبل حسین کان شب انچه در ذاع طاعت پروردگار
ناخبر بیدار بود و انشد شب نندار کاه مخرب در قعود و کاه غمگین در قیام کاه گریان در نشاند کاه لرزان
در سلام ساعده در فکر استیا جوانان شجاع ساعده با اهل بیت خویش سرگرم و ذاع که بجز داشت
قد اقول علی صفر بربر که بجز داشت بر روی اکر نظر کاه شتی اشک چشم از کسو قاسم غبار که شریک
کرناز کرفی در کنار کاه فرمودی پریشانی فرزند علیل کاه کردی مرحمت نسبت با اولاد عقیل
اموالنا زینب ام کلثوم در شب نوزدم و شب عاشورا آمد و بودند و عبادت پدر بزرگوار و برادران
مقدار و اما انحضرت نمودند در شب زدهم اگر چه حضرت امیر را پریشان میدیدند و انجناب کرمه پیوسته خبر
مرا بخو ز با ایشان مهربانند لیکن در خیال سگ و توهم دستگیری خود نبودند و در خانه عزت و احترام
مقام داشتند اگر چه از قتل پدر بزرگوار و کرناز و اشکبار بودند لیکن بجات برادران واقار بنامند
اه اذ انچه در شب عاشورا بر ایشان گذشت کاهی بخیال فرقت سید الشهدا مافاد و لحظه مهاجرت عتبار
و علی اکبر و قاسم اقرار بخو طری و در دند و لحد دیگر بفر که فشاری خود در میان جمعی از اجماع و ناخبر بودند
سبحان الله که زبان از زبان مصال الدول لال است بر که از این داشتند زبان الحاح ام کلثوم عرض کرد
که ای پدر بزرگوار چو نیست که امشب خواب از خودم کرده و تمام این شب خبرم از خود زانما هر شاهانف و تخم کن
مکوه و جذائی بر کف ناران که باز از انباشد طاقت مجری از زبان دی سر بر سرانوی من نه استراحت کن
که برده چشم بیدار خواب از چشم بیداران ای پدر چرا استراحت نمفرمای و لحظه آرام نمیکری ما را کوه کوه
بارغم و اندوه بر دل مجروح منهنی عارف بدو ما چون ز غمناز انهم تو بیایگانا انباشانم انجناب فرمود
که یا بنده این باب قتل الابطال و خاض الاقوال و ما اغتربه اضطراب و وقته اکثر ما اغتربه و فیه
اللبی یغنی انحضرت من بدو شتبه که بدو تو با شجاعان عرب بسا جنک کرده و خود را با احوال عظیمه مکرر انداخته

کتابت در روز شنبه
انحضرت فرمود که کلثوم را در خواب از چشم بیداران ای پدر چرا استراحت نمفرمای و لحظه آرام نمیکری ما را کوه کوه
بارغم و اندوه بر دل مجروح منهنی عارف بدو ما چون ز غمناز انهم تو بیایگانا انباشانم انجناب فرمود
که یا بنده این باب قتل الابطال و خاض الاقوال و ما اغتربه اضطراب و وقته اکثر ما اغتربه و فیه
اللبی یغنی انحضرت من بدو شتبه که بدو تو با شجاعان عرب بسا جنک کرده و خود را با احوال عظیمه مکرر انداخته

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

و خونی در دل نداشته و هرگز اضطراب و حسرت بهم نرسانیده و امشب کمال خوف و خشیت است ای شعبه پرتا
 است که اضطراب مجتاز و انسب بجهت ملاقات در ایازاب و لقان فرج بخش جناب شما ماب بود و کثرت شوق و غلبه
 ذوق باند اضطراب و خشیت و موجب انقلاب حوال و وحشت است پس آنحضرت فرمود که باینکه قد قریب الاجل و انقطع
 الامل علینا جناب کلوم چو این سخن زید بزکوار شنید فریاد برکشید دست بر سر زد این عزیز شی چون شرفی
 و یختران مکرّمه امیر مومنان علیه السلام نکاشت مکر شتاب شورا در شب فرودیم که سید و صاحب خبر مرگ خود را با هلاکت
 ظاهر میداد احوالی آنحضرت بظاهر در کوفه مجازت سه نفر خواریج و بکون زانب نبودند و اما در شب عاشورا که
 سید استهدا علیه السلام خبر قتل خود و کشته شدن برادران و فرزندان و یاران خود را با هلاکت
 و عیال شکستد بال میدان باز از سوی همراگان کافر بر حرم که همراهم مرتبه از یهود و نصاریج بدتر بودند بران
 بیگنا به معین احاطه نموده ان مقربان رب العالمین را در میان گرفته بودند در کشف الغمات که آنحضرت در آنشب
 بستان فرمود که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و سوره مبارکه دین تداوت فرمود و اندک ساکنین نمودن
 نرسا از خواب بیدار شد و زنان و فرزندان خود را طلبید فرمود که من در اینماه از میان شما هر موم و الان رسول
 خدا را در خواب دیدم که بمن فرمود ای ابوالحسن در این روز که تو خواهی داشت شقی ترین این امت و لحظه تورا از حق
 برتختن خواهد کرد بیکت ببالینم نبی چشم هر روز بگفت بر روح پاک از خواب برخیز در اینشب بیکت
 ابلین کشتی زحق بیگانه با کفر خویشی بر شمشیر که دارد از زهر کیناب کند قصد تو در زمان محراب
 کند کلکون و خون پستانی تو شکاف دیده نورانی تو مخدرات حرمان کلمات جانسوزان
 امام ام صدا مکریمه بلند کرد ندا آنحضرت ایشان را بصبر و شکبانی امر فرمود و چون نزدیک صبح رسید آنحضرت بید
 وضو فرمود و خانه خود را پوشید و قد بصری خانه گذاشت جعفری قدم چو شاولایت بعضی خانه گذاشت بهر
 داغ نوبی بر دل زمانه گذاشت بجای اشک روان بهر آن فلک مقننا ز چشم زال فلک ریخت ثابت سنا
 چو آنحضرت بعضی خانه رسید نگاه با طرف ایشان نمود و گفت که اللهم باز نشانی لویت چون خواست روانه شو مرا بچند
 که بر این حکمین آورده بودند و انشب بجهت امر ان سنا ملک پانیا اصلا سنا از ایشان ظاهر شده بود
 چون آنحضرت از راه بیرون رفتن از خانه نمود انخبونات زبان بسته صدافا بر آوردند و با الهاب یکدیگر میزدند
 و بمنقار خو اطراف جامها آنحضرت را گرفته بودند و کوبان بر زبان بهزبانی بان غمیز ربانی منکشفند که بغیر و آن
 ابلبل که همان مولای انس و جان مرد خانه اسلام زین رفتن شوق و بران مرد و خطر نالداست در دزدان
 دزد کین منزل مخوف ای کفغان تا ملکن سوزندان مرد بی بدر کرد و حکمین و شوکر کرد و حکمین ایضا
 اهل بیت بیکس و جان مرد امیر مومنان علیه السلام که رحمت فاسد الهی بود چون بینایی امیرخان زاد بد زبان
 بد کرد و چند کشت و مبرمود که لا اله الا الله من صوامج و فی غداه غدا تظهر القضاء یعنی این صدافا ثابت
 که از عقبات نوحها خواهد بود و با ماقصدا الهی ظاهر شود شوای پذیرد که به بجا کند این مرغابی زاشت
 ایشان بودم حال چو مرغابی تیغ بر کفچه قلم نبی ادم امشب و خش طهرند مبر که هم در بیجویی آم آه
 ثم آه اه عزیز چون سنا اولیا از خانه غم میرش و آمد فرمود مرغابیا حکمین نالهها که ند چون در روز عا
 جناب سید استهدا علیه السلام غمیت جهاتم و اطفال خود را آنحضرت چون جوچه میبارزیدند و در اطراف و جوی
 اینجناب جمع شد بدامن و رکاب مکریش او بختی بودند و چنان ناله میکردند که از ناله ایشان اهل انما و زمین

کفر من مبعوث بر صلوات و
 شاهد و استقامت اعظم و نورانی
 و غمیز و شوق است از زنده
 است کفران هر که است
 که در ظلم من و چون
 الاف و صدق و بیکس
 علی السلام منم فیه
 زید و یوسف و یامان

بناله دوامند حضرت امیر در شب سفارش آن مرغابها را نمود که ایشان را آب دانه بصد ز بر که ایشان زبان
ندارند که شما را از تشنگی و کرسکی خود با خبر سازند و با آنکه ایشان را همانا پیدا نمودند حضرت امیر پنهانند و بطرف
مرغابی چند که در خانه داشت بعبه مرصبه خود ام کلثوم و زینب امر تا کبد و سفارش مفرموا که این حیوانات
بسته زبان را که سینه و لشته مگذارید آه آه که مظلوم گریه غریب است نینوا و در بوم عاشورا نه داشت و نه
غذای که سفارش اطفال کوچک شکسته بال خود را بخواران ستم رسیده خویش فرماید هر چند سکنه خواتون و شما
اطفال پر شکسته انحضرت عرض کردند که ای پسر در این صحرا ما را نشسته و گرسنه بکه پیشیا و کبست اطفال بیم
خوردن تا تو را غم خواری نماید و چه کس ایشان را در زمان رحمت تربیت خواهد نمود انحضرت سناکت و جوان داشت که
در جواب ایشان بفرماید آخر الامر چشم کران و صفا ضعیف و حالتیکه که به کوی مبارک کن گرفته بود فرمود که شما
بجدا پیشیا و او نهگو و کبلی است الفقه چون حضرت امیر الوصی بن اضطراب بدینانی از غم را مید کردیت بنحویکه
اشک بر عارض شریفش جاری شد و فرمود که شما با ما من گریه نمکنید که جفای اعادین یقبلون فی السیف ام کلثوم
عرض کرد که ای پسر بزرگوار این چه حال است که مریز این چه حال است که صفتها بی شما اولیا فرمود که این فرزندان این
فال بد نیست اما دم گواهی مید که در اینماه از جمله شهیدان خواهم بود پس انحضرت با مان جامه خویش را از عنق آن
مرغابها خلاص کرد و غمیت بخند و در آن شهر شوب کونید که جو انحضرت بد رفاه رسیده و خواست که در زاکشاید
قلاب رفاه بکمر بند انحضرت بند شد و چنان که بند انحضرت را گرفت که کمر بند از کمرش جدا شد بر زمین افتاد و لم
رسید چون بد رفاه خواجه قنبر فناد بر کمر انجناب خلفه در داشت منطقه یعنی مرد که بی تمام بی شای تو عمر
حلقه با هم چو شد غذای تو کردم کز جادانم و لبک خب غشله است در دام تمام بر سر کوی تو ای پسر
تو ای امام و زبان جاد میدا پس انحضرت گریه زار گرفت و بر گرفت و گفت که کفایت جان بک للموت فان الموت لا یجک
ولا یخرج من الموت اذ حل بواذیکما بغه اهل بیت میباد زده بندگی تنگ کن بسزاید رفت افکن دم
و صل جانان بیرونا کلی بن بفرق و رخ زنگ کن جرع مکن از مرنک یا علی که رقم خلود بصفی هیچ مخلوق نکشد
و شربت حبا جاودانی هیچ احد از موجودات بخشانند بیکت از بی اسل عمر کسی استوانست دار فاعل
ثبات قرانست پس فرمود اللهم باز لیسع الموت ام کلثوم منکونید که چو این کلمات جانو از آن بزرگوار شنیده
گفتم و اغوثا و ابنا ایجان بد این چو حوالست که از اول شب تا بحال خبر مرگ خود مید انحضرت فرمود که ای میگو
خواست و آنچه واقع میشود از برای من دلالت و علامتا و ذاع این دار فایست که در بیتی ظاهر میگردد پس مرا و خوا
زینب امر بنکوت فرمود اشعبا بدانکه در فام مصیبت سید ترا در خوار از مظلومه امیر الوصی بن علیت
نمود و آنچه در کشف زدم از حالت پند و و فاع انتر و دیدند بیبا بر ایشان تلخ و ناگوار آمد لیکن در شش غش
اندوه و ملال ایشان زیاده از شب نوزدم بود زیرا که در شب زدم نباید بزرگوار و ذاع میگردد و لکن ما
در شب غشا شود آنچه بوفند که با کدام یک از حیوانات اهلیت و ذاع نمایند کاهی در خیمه برادر بزرگوار خود سید
جوانان کران و نالان بودند و زما با فریاد و فغانا بنی هاتم حضرت عباس را در میاد داشتند بحیثه و ذاع و
بنجه شب پیغمبر جناب علی گریه میکردا شنید ساعتی دو یاد کار برادر خوا امام حسن قاسم و عبید الله را میبوسیدند
و میبوشیدند ز ما اند و میکن بر سر این سیدالتا عبد می نشیند کاهی بر زانوی بنکی گذاشته بر ما انخو
و سرگردانی و بیچارگی و در بدر و افار کی خود و اینک فر بر زبان و جوان و کورکان ایشان چه خواهد گذشت

عبدالله بن عباس

مانند بر نیشان مبرک نشیند الفصه شاه لایق رخ خانه خود را کشود و چون نور دیده از نظر غایبش امام کلثوم گریه
 و اندوهگین بنیالین برادر خواهم حسن آمد و عرض کرد که ای برادر جوهری بر خیز که چرخ سفله پروردار
 سر کینه ی زار از اول شام تا سحرگاه امشب پدرم بناله واه از دردم و الم دی نیامو پیوسته خدا فخر فرمود
 ای برادر گلبند مقدا امشب زور کوار را مگذار تنها بمسجد رود از عقب او برو با انجناب یابن نا صبح پس حضرت امام
 حسن را از وقایع حالت مختصر و از سر شام تا از زمان از خانه بیرون شرف برده بود با خبر کشتن پس حضرت امام از
 عقب از جامه خواب جکت از عقب پدر روانه انجناب جناب امیر مومنان از خانه بمسجد معرفت و در کوفه بظاهر
 خصمی نداشت و دشمن مختصر و دشمن و پلیدن بیشتر بنوانهم از کثرت شغبها مخفی و پنهان بود و آشکار جرات انجناب
 عداوت مختصر مبرک در مدع هذا علنا جناب ام کلثوم دلش کواهی نمید که انسر و عبا را آنها بگذارد امام حسن
 از عقب پدر بر زور کوار مبرستاده اه از آن زمان که برادرش حسن نشسته بایق تنها در مقابل بی و پنجه از شمشیر
 و نیزه معرفت و لم کلثوم کسی نداشت که از عقب مختصر بیار و غم خواری و نصرت مختصر فرستد بجز لشکره و سپاه
 ناله فریاد کسی با مذاقش نفرستاد پس چون جناب امام حسن علی و در عقب پدر بر زور کوار و نبد و قبل از رسید
 مختصر بمسجد به پدر رسید و عرض کرد که ای پدر چه چیز تو زار را بنوقت تو از خانه بیرون آورده و حال آنکه هنوز
 ثلثی از شب باقی است انجناب فرمود که ایچید بل من خواب هولناکی دیدم از وحشت خواب هر آن از خانه بیرون آمدم
 دیدم در خواب که جبرئیل امین بر کوه ابو قیس غر و دامد و دوسنک بر داشت و بر نام کعبه بر آمد و آن سنگها را
 بر هم زد که ریز ریز شد پس با دمی زید و آن سنگ ریزها را پراکند کرده و در هر خانه از مکه معظمه مقدسه کعبه
 ریزه را آنسنگ داخل شد مختصر امام حسن علی بر سر آمد که ای پدر زور کوار اینچو بر آنچه بقبر فرمود مختصر کلثوم
 زور که این اشعنا خلاصه است و کلبا زان پیشتر که سر زندان مشرق اقباب کرد و ز خون محاسن شهر خدا
 در مکه و مدینه خانه رود اندوهی از قضیه قتل ابوتراب مختصر فرمود اینفرزند را چند بر کرد و در درخت
 خوار خود از ام که مختصر امام حسن علی عرض کرد که ای پدر میخواهم که همراه تو باشم تا موضوع نماز تو
 مختصر فرمود که یابقی اقامت محقی علیک فارغ الی قریشک لئلا ینقض یعنی اینفرزند من قسم میدهم ترا بحق بنوم
 که بزگریم بجانب خفت خواب خود تا آنکه در کم بشکند خواب تو سجان الله پدرم بر نایب که راضی نبود که خواب فرزند
 در مثل هم جوشی در هم شکسته شود و از اقم داده که بجای خود بر کرد نمیدانم بر چه حال بود و چه میکرد
 اگر حاضر میبود در شب که همین فرزند را که چندش از صلوات زهر بخواب از ام و بیقرار در درخت خواب خود
 مانند مار گزیده با این پهلوان پهلوان و از شد زهر بدوش برادران و خواهران مشرف فریاد و اکیدا
 بر میگشتند تا آنکه بکشد و سفناد پاره جگرش در پشت ریخت پس مختصر امام حسن علی فرمود ما امولای مرد
 و زن میماند خانه و مسکن خویش مراجعت فرمودید که خواهر محترمه اش ام کلثوم در عقب دایه بنده پس آنچه
 میماند انجناب پدر زور کوارش گذشته بود بجهت خواهرش بیان نمود پس همه اهل بیت برد و در یکدیگر حلقه تمام
 زده سرهای هم برانوی اند نهاد از شد مختصر خواب برایشان غلبه کرد ابو مخنف گوید که داخل فرارش و جامه خواب
 شدند و مجرب فتنه نادرند بآنچه **ما یستخرجون من صبرهم** واقع شد و لا حول و لا قوة الا بالله
بسمک یا زور کوار و زانو با هم **تجلیس ما فیها من صبرهم** صبحگاه محنت و غم باز از سر برد
کل بکاشن و زور که جامه بر تن کن چا **نادنسر هر جا بر کلبن کتی و زند** امهات سفلی و اباء علوی نوخر کرد

بجای آنکه در خواب
ببیند که در خواب
ببیند که در خواب

نال از خلق زمین برکنید گردون رسید ناید اما خبر شیل از غم کبریا حال زد جامه صبر سکون روح القدس برین
 ساغر عشرت ز کف خود در این مایه فکند مره با سرین مصیبت محرقا کشید صبح صا زاد و چشم آمد سفید بر کمر
 ناچرا انصیح دم از جانب مشرق دمید در کد این صبح انصیح که شاه اولیا شد بخون خوشن غلطان بخاری
 عبد الله بن محمد از دی کوی که در شب زهم در مسجد جامع کوفه با کردی از اهل مصر بودیم و انتب زانتا
 اجماعی کردیم که شاه ولایت داخل مسجد و مردم را ندانی باز در دو فرمود الصلوة الصلوة و آمد بسو محراب
 مشغول نماز شد هاتکی چو آمد در نماز انصاناج خرد گفتنا محمد شد معراج چه معراجی که از عرش او فرو
 بود ز معراج خیال ما برون بود قرآن نشیب منظر حق نشیبش اوج عرش و جامطلق در آن معراج شد
 انصاناز بر بد از خلق و با حق کشد منشا و چون انصتر از نافله شبارغ شد بر و انت ابومخف جرائعها
 و قند بلها که خوا موش شد بود بد مبارک روشن کرد انگاه بر نام مسجد بر آمد و اذن گفت بصوت جلی و هر وقت
 حضرت اذان میگفت نماند خانه در کوفه مگر آنکه صد انصتر داخل حجرهای انخانه میشد و نماند خفته مگر
 انکه از صد مبارک انبخاری بحال بیدار میشد مریت که در اذنت خبیث بن خبیث پسر ملیح مرادی مرد و مشرب
 خرابی رخانه قطام ملعون زده بود چون صدگان بزرگوار بکوشن انقا جرد و نابکار رسندان ملیح غلدر از خواب
 بیدار کرد و گفت بطرود کشید که کشتن مثل علی کسی در نظر دارد میخوید بر خیز که علی بمسجد آمد و تعجل کن که قبل
 از اجاع خلاق کار او زایمانی که اینک من از برای تو آماده ام در کجما را الانوار است که پسر ملیح مرد و بقطام گفت
 بخدا کعبه قسم است که علی را خواهم کت و بدبخت ترین اولین و آخرین خواهم شد و میرا خود نخواهم رسید پس از حرکت
 بادیه هوای نفا چو شرمت از جاکت قطام مسر و فرحناک برخواست و بوسه بر سینه ان پلید داد و مانع
 پیای حرکات عاشقانه نمود و از امپو و اشعارای چند بخواند که منبر بر ترغیب و تحریض ان خبیث بد غایت بر قتل ان
 خضر بود که مصرع اخر ان اشعا این است که بگفت سعید سوبلی تو اباها یعنی انصتر کشته شو بد سعادت مند که زد
 باشد که در باید ثواب انرا این ملیح علیه اللین گفت ای قطام بخدا قسم که مصرع اخرین شعر را فاسد کنی قطام گفت چگونه
 این ملیح گفت چرا نکفتی که بگفت شقی سوعفاها و موافق روایت ابن شهر آشوب است که قطام بد فرجام در اذنت خبیث زد
 زده بود و مشغول اعتکاف گشته فرم اینند در بگردن صلیب معتکف کعبه دین شعیب و پسر ملیح مرد و
 باشیب حجره و وردان محال در خیمه ان ملعون بودند و در کافی از غنی بقطین انصتر امام جعفر صادق روایت شد
 که انصتر فرمود که اشعث بن قیس کندی شریک شد در بنو امیر المؤمنین و دختر او بعد مسو ساخت جناب امنا
 حسن و او پسر شریک شد و بنو خضر امام حسن علیه السلام و در اما دیش معتبر وارد است که ان پلید در میان خکا
 مسجد بر رو خفته بود چو امام کبیر از بام مسجد بزور آمد در میان خفتگان میگفت بگفت ان مهرن پر تو
 افکند بر لبتر خواب خفته چند ان مفرود و ما دم آمد چو بیزد این ملیح چون عمر بر رسید او را چون
 فتنه خفت و بد او را ابله بن محبتی در ان کوی بر کشته زدین خفته بر روی بر قتل امیر که تدبیر
 در ز بر عبا لطف شمشیر اخرج بجز جاننداری ان بر تو مگر جاننداری مردی چو علی دلیلنا
 ایچین چنین نکرد بر کرد پس ان امام همام ان نسل خرام زاده ملیح بد فرجام در کمال مهرنا مخاطب ساخته فرمود
 که ای بدبخت دو دواز ستا بر خیز و اینگونه بخواب که این نوع خوابید شیاطین و اهل الترامت بلکه بخواب
 بر پهلوی است که خواب عالمانت و یا طر و چک که خواب حکماست و خواب بریش مخصوص اندیاست پس فرمود

بسم الله الرحمن الرحيم

از ابدان حرکت کرد که کفنی میخورد بر خیزد و لیسکن از جای خود برخواست پس آنحضرت اینکلمات مبارکه
 بر زبان مجربیان جاری فرمود که **وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِشَيْءٍ نَّكَالَهُ مَوَاتٍ يَتْفَطَّرْنَ مِنْهُ وَنَشَقُّ الْأَرْضَ نَحْرَ الْجِبَالِ** یعنی آنچه
 بتحقیق که همت بر کار گزیده که بجهت آن نزدیکی که اسامیها از هم پناشد و زمین بشکافتد و کوهها منفصل گردند اگر بخویم
 حرم بدهم که در زمین چنانچه چندی از آن مآعود رکذشت **بِحَابِ نَجْرٍ** بوجه فرمود و بنا از اسناد و لغز و نجر نماز
 انتر قامت چه قائم گشت بر باشد قیما **اَفَامَتْ رِقَامٌ اَنْهَرَانِ بَيْتٍ** که منتهین در جهان به رقامت و چون
 عاتد آنحضرت آن بود که از نمازها واجب نوافل رکوع و سجود را بسیار طول میداد پس چون این علم خبیث دانست که آن
 غایب حقیقی مشغول بر نفس خداوند است بجهت از جان خویش و بقیه استونی که آنجناب در پهلوی آن نماز میبرد
 رسانید و انقدر صبر کرد که آن غایب حق پرست گفت **وَلِذَلِكَ فَرَّوْا بَرُوكُوعِ رَفْتٍ** از رکوع سجده اول تشریف برده
 و مصیبتی که آن جناب با همان شمشیر زهر آلود خود را بلند کرد و چون آنحضرت سر مبارک از سجده برداشت آنخوردند بدین
 شمشیر خود را چند حرکت داد و در سر خود کوبیدند بدو در فرار آورد جوهری چو زرات شد شتر از ذکر سجده اول کشد
 تیغ همان بیدار مگر و چیل بی سپر شد فرقان امام ام و فرط و اهرم شد پشت طاق مسجد خم بفرق شهر خدا تیغ او
 چو فرصت یافت چنان فکند که از فرق تا بجهت شکافت **فَضَاعِلَامَهُ** و او در بند و بر بند دوباره شقی قمر
 شد تیغ ظلم بیدید بر وفادار سپر سید اولاک **وَلِي نَهْرٍ** بهر شکایت نهاد جبهه نجاك چو شد سجده اول محاسن
 رنگین رای سجده دوم نه استر مین از قضا حضرت آنحضرت زاده خبیث حضرت بر موضعی رسید که عمر بن عبد زید
 الحاضل از فرق نوزانی تا فرق پستانی آنقدر بجا که جای سجده و محل پرستش الهی بود شکافت **اَنْمَسِحُ صَبْرًا** و سلم و
 اصلا و مطم اه نکشید و بیان کلمات **طِبَّ النَّاسِ** اگر دید که بنام الله و بالله **وَعَلَى قَوْلِهِ رَسُوْلٌ لِّلّٰهِ فَرُبَّ لَكِبَةٍ** و او از
 محفوف صوصیف صفا بقرات **جَا اَمْرًا لِّلّٰهِ وَصَدْرُ رَسُوْلٍ لِّلّٰهِ** بر آورد و فریاد برکشید که لعین پسر لعین مرا کشت از شما
 نکند پس هر که در مسجد بود برخواست از عقب آن ملعون روانه شد **اَنْمَسِحُ** نامرد کس از زن از مسجد بیرون رفت
 فان بنا که در آنوقت زمین بلرزه درآمد و در بناها موج برداشت **رَدَّهَا** مسجد بر هم خورد و انسا بر خو طپید و خروش
 ملائکه بلند کردند و بنا را با ظلماتی زیند جبرئیل در کمال تحیر و اضطراب در میان آسمان و زمین فریاد برکشید که هرگز
 در کوفه پیدا بود شنید که هر ایند در هم شکست ارکان هتد او بر طرف شد ستارها عالم و نبوت کشته شد پر عم
 رسول و زوج نبول شهید شد سید اوصا بکشد بخت ترین اشقیاد دار استاد است که حجر بر عدلی در داشت در مسجد
 کوفه بود شنید که اشع بن قیس کندی به سپر علم مشرود میگوید که بجا جت خویش از که صبح شد حجر بر عدلی ایشان و لغز
 کشته و کمال شتاب بجان خانه جناب ولایت شتافت و در عرض راه **وَعَدَّ** که خضر اسد اللہی را از زاده آن دو پلست
 سازد از انفاقات غیر حنه آنحضرت از راه دیگر بنجد شریف بر نه بود حجر چون بخدمت آنحضرت رسید و دانست که آنجناب
 از راه دیگر شریف بجد بر نه بعثت برکشید بر کمال شد مبداء که بلکه خوی را با آنحضرت ندانست و میگردید و شنید
 که هاتقی ندانند **قَد قَبِلَ اَخْبَرُ** المؤمنین در احادیث معتبر است که چون این صدا بگوش اهل کوفه رسید تمام صدا
 بغنا و فریاد برکشیدند بیدت دلها تمام **ذَالِ الشَّحْرِ** کجا شد جانها اسیر سلسله اضطراب شد لب تشکان نادی
 اشتیاق را در کجا صبر بسلامت ساری شد از آنجمله اهل بیت طاهر که مستمع این آواز وحشت انباشند نام کتو
 طبا نجر بر صورت خود و کریان طاق **ذَالِجَاك** فرمود و فریاد و ابشاء و واعظا و واعدا برود زاده که فقا و خروش
 آنمصوصه و اکسی بان نحو شنید بود مکرر و صریحی که بر بلاد در هنگامی که از آنقدر قتل حکمین بگوشان زکیه

عزیزان و عزیزان

طاهر و سید و نوح قی بود که جبرئیل امین را بفرستاد و در میان سر که کربلا مبدی و فریاد بر می کشید سبقت
 و امجد و احسن و اگر مخص میوه نپزیده نغمه می کشید که تمامی خلق را که می شنیدند با رسول الله جفا امتی که کرد
 از رحلت تو ناو حق جانین و ذمات عهد کرد چه کردند تیغ بر سر زدند و تیر بر سینه این نشانیدند و اهل بیت
 طاهر تو بر سر سینه زنان در کوفه و کربلا کریمان و نالان بودند آه موافق نوچه که بودند ادمصطفی کاه اند
 کوفه که در کربلا کاه اند زمانم شاه حسین کاه بر فرزند لبند حسین پس مرا کثوم بر نالین حسین و نوبت است
 نیز سر سینه که صد گناهان نشیند اند پس اند و شاهزاده عظیم الشان نالان و کریمان و مسجد روان شدند
 واه مردم کوفه زادیدند که نوچه فریاد می کنند نوره و اماما و اعلیا از پرده جگر بر می کشند و از هر جانب مسجد
 میزند دیدند که ان کشتی نجات عالمیان در بحر خشک و در است خال محراب بر می خیزد و بر زخم فروقها یون می ریزد و می بیند
 که در میان خلقنا که و قیامنا نیک و مینا نیک و حکم ناره اخری خون از فرقها یون حضرت جاست ان بزکوارینو انجو
 بر سر صورت خود می آید منفر ما بد با بحالت رسد اخلا و فاطمه زهرا را با جعفر و خمر ملاقات تمام حسین چون پدر
 بزکوارینا بحال میدند فریاد و آه و فقا و اعلیا بر می کشند و جامه شکمجا زدند و دیدند که احاطم کوفه در اصل
 محراب جمع شد و ابو جعد ایله میخوفد که انجناب برای نماز می خیزند میبوند و حضرت زین العابدین در آن وقت
 از روزگار دست جفا بریدند و انجی انجی انجی امیر کبیر شجاع دل بر لب که در از خیر کند و در میان وصف که صد هزار لشکر
 بر یکدیگر میخیزد و نواظر نوا نکذاشت که از فضیلت بگذرد و انجی انجی انجی است که در ایله الهی هزار رکعت نمازجا
 آورده او که انوقت قدرت و توانای بر نازند که استنا انان کذانیا نشسته است و در کار قیام فریاد جوهر آنکه در
 عبد و ذاقانالت انکه صد مرتب تغش بهلالت انکه از دستان خیر کشتان کنی لیل دست هر ناگروان
 انچه ظلم است و انکون این چه رفتار است بگردون این هفت ناکریمت رو با لایحه چون شریعت
 چو توان بد بجز این غرقه خویا نایب کربلیا که قرشوق کرد و احدی بحجاب این عجبین کز جیب بو ثواب
 اشکارا شد پس از خبر البشر از هو ذی زاره شوق العسر آه انجی انجی انجی است با رب این مستی با شیار است
 محض قولت انجی انجی انجی انجی واقع است رستخبر الحاصل حسین است از جگر پرود بر کشیدند و بیزاران طای
 دریدند سر پای انحضرت شوند و استفتا از صاحبزیت نمودن بر کزیده و بی دود فرمود که اندک استخوانند که اینک
 هر که اینکار کرده او را از باب کده داخل نمایند بر ضعف بران عزیز بازی طاری شد است بقره که مثل حضرت امیر که الله
 و استسوال الله بود بجهت بکر خم چنان حالی غرض شو که قدر و کوع و چون داشته باشد و انشته زخم ضعف بر انجناب
 مشوک کرد و انبار فرزند را بچندش امام حسین هم با آنها زخم و جراحت چرک داشت در انوقت که در جناح بر دو حال که
 کربلا غلطید و در نشستن داشت و در ان بیکمی تنهایی قدر کجاک که جمع کرده که سر مجروح خود را بر دو حال گذارد
 کاهی راستد و کاهی افتاد و هر کوی که منفر بود و پست میناک یا هلووی نازین بر زمین میگذشت نیش خنجر یا تیر
 یا پیکان در بدن لطیف اندر مظلومان می نشست در هفت خستگی و کمال شد عطش منفر شو که ایقونی شریه ملیا
 یعنی مر شریه ای میدی چو افظا و مر نمید و احد بران نشنید مجروح تر میگرد صلح کشف القمه کوبد که ان
 حسرت و ناله اصحا خبر شهیدان انجناب و اطراف جوانب کوفه منتشر شده خلاق و نا اهلان کوفه از مرغان و زنان
 عروشا از جاهای بیرون ناخند و نعر زنان و فریاد کمان بجانب مسجد میدیدند شورشی عظیم در کوفه برپا شد و از طرف
 محلات فریاد و افتاد میبند که بد کویک و بزکوارینا و اماما کویان بسو مسجد ناخند بیعت

عزیزان و عزیزان

مشهدی
مجلس تالیفات حضرت امام

ان شاء الله تعالی
اول الفیض بن عبد الله بن محمد بن
محمد بن ابی طالب علیه السلام
قال فی کتابه فی مناقب ائمه
الطهاره علیهم السلام
فی حقه و در فضیلت او
مطهر است از هر چیزی
و باطنش از هر چیزی
مستقیم است

نام مرد وزن کوفه در غزادری در بیجا میرم کرم کردی وزاری که ناکه از طرفی چون بدای متجدد
بکعبه هر نه دست کشید خلد زباب کنده عیان گشت با دو صد تشویش کردی از پی از دشمن خدا از پی
چنان خلد شد آمد بجای کافو که مشرک بهند با بر صفت محتر میامرد وزن املی عداوت کیش نشر مفضل
بدخوشی سر فکند بر پیش خلا بود بدند که خدیفه نخی شمشیر برهنه در دست داشت وصف مرد مراد کاف
و این ملج مرد و در انا دست بسته و بندی بگردن از عقب بکشد و خلا بوقاب فاخوزا بر صورت و بینی نخن و میاندا
شعبی کو بد که من نظر میگردم بر آن لعین و دیدم که چشمها ان ملعون بکاشه سر او رفته بود که کو یاد و یاز
خونست از صورت و بینی نخن پلید از شد ضریطیا نچه مردم خون بر ریش نخن خا رینت و بیجانیت
و چرخ و مسکریست و انحر ازاده نامری بود کدم کون و در کپشانی او اثر سبوح بود و بر سر او اثر موسیاریست
و بر صورت نخن پراکنده شده که کو با شیطان رجم بود و چون نزدیک من رسید شنیدم که ایان چند میخواند که
زحما او این بود که هر قدر نفس خود را نصیب کردم نصیبی بر قبول نکرد و سخن مرا شنید پس ای بطول مکت من
مدحتم چو آن پلید را بنزد نایب محراب سائید جناب امام حسن قمره گو که ای دشمن خدا و رسول چه شد ترا که
اسلام و بران ساختی و اسلام را در کضالسا انداختی ایست مکر قتل نفس و لکنی قتل امام املی گفت ایان
محمد من مستحق اثم و تو میخواهی که من از اثن نجات یابم چو حضرت امیر چشم مبارک کنود بیجان بر دو نظر نمود
ضعیف فرمود که ای بد بخت ترین مرد ما بر عظیم اقدام نموی ایان ابدی مای بود از برای تو ایان تو زاد و جلد
خاند خوندش انبند و عطا از زاده از دیکران تو نرسانید با آنکه صد دانستم که چنین فعلی از تو صا خواهد شد
املعون از سن کتر کربت و سخن خود را به پیش افکند پس امام حسن هم از خدیفه نخی سوال فرمود که ای
کجا با فنی و بر این خرامزاده خبثت در چه جا ظفر هم رسانید خدیفه عرض کرد که من در خانه خود خفته بودم
در پهلوی و چه خودش که از طایفه نبی عطفانست من خوابید بود و او بیدار بود که بناگاه صداهای تفر شنیدم
کسی خبر مرگ شاه ولایت داد داد زوجه من مرانان مرابدا کرد و گفت تو در خوابی و اما تو عین ابیطالب را
ز سائید من خوفناک از خواب جستم و کفتم خدا داشت بشکند این چه سخن است که بر زبان تو جاری شد علی یا کسی
نکرده و کرا قدر بر قتل انقره ران حضرت جبرئیل است او گفت که کان منبکم که تمام اهل کوفه این صدا را شنید باشند
من باز و چه خود در گفتگو بودم که صیحه عظیم بلند کردید که کو بد منبکم قتل امیر المؤمنین دانستم که شر عظیم
برپا شده شمشیر خود را برداشته و بیعت تمام انقانه خود بر آمد در وسط راه با این پلید گراه رسید که تعجب من
و بی زلت نظر نکردم و کو با زاره بر او مشت شد بود کفتم وانی بر تو چو این سر کردانی در جانی و اراده کجا در
و نام تو چیست غیر نام و کتبه خود نام و کتبه دیگر گفت کفتم چنین صدا شنیدم که کسی گفت علی را کشتند کفتم من
نشیدم کفتم بکجا میری و بر کردی ناخبره معلوم نمائیم کفتم شغل ضرورت دارم و بیجان بر میری و کفتم وای بر تو کلام
حاجت از احوال مولای من حاضر و در است بیکت من بسخن کرم شد ناگهان کز اثر صیحه وزید برده
دری کردیم سحر برده بن ملجم مطهردید تیغ وی از ذریع باشد عیان کردم او خون بر زمین میچکد کفتم
این شمشیر برهنه چیست مگر تو قاتل امیر المؤمنین خواست بگوید لا خداوند حق بر زبانش جان ساخت کفتم بر
جله کردم و او نیز بر من جمله کردی اخر الامر باطن اسد اللهی مرا مذکره بروی غالب شدم و مرد آن طرف رسید مرا
افانت کردی تا دست و کمر این دشمن خاندان نبوت را بسته او را بست و او را دردم امیر مؤمنان فرمود که ای پلید کجا

پیر و آوردند و چون مسجد رسیدند هنوز افنا بظالم نشده بود آنحضرت فرمود که مرز و بومش بخوابند پس آنستند
 اگر و اسنان خلافند از او بطرف مشرق نمودند آنحضرت فرمود که والصبح اذا تنفس بغيره اصبیح بانحدائی که تو بفهمان او بر
 و نفس بر کشید که در وقت قیامت از تو گواهی خواهم خوانست و چون تو بصد موضوعی ناید که برستی گواهی دهی که از آن
 روز که بار سوختن ما گذاردم تا امروز تو هرگز مرا خفته نیافتی و هرگاه تو طالع شدی من بقیات مشغول بودم پس آنستند
 گذاشت فرمود با خدا یا شاهد باش و گفته بایسته شهید پس فرمود که مرا بر بارید محمد حنفیه گوید که چون آنحضرت را بر
 بجانب خانه و انجناب زلفایت ضعف نقاب بود اصحاب و اطراف و جوانب پدید برزگوارم راه می رفتند در نهایت خرم
 و اندوه و نزدیک بود که موالبان و اصحاب انجناب زکر که هلاک استوند و صکانا له و اما برهنه کشیدند و نعره های

بیت ای مدینه که از ابدیت است

مرتبه شاهی که درین ذبیح جهادش واجب یافت اینظلم بین که فرقی از تیغ تاج یافت چو زرد رسید فولاد بر
 مانقدا و بملک شهادت واجب یافت زخمیکه یافت جنم حبش ز کوفیان او بردل از کرده نفاق مجاج یافت
 ایندرد بی علاج کجا و انشه کجا کز نام نامیش همه در کج علاج یافت بر کند در زخمی و محتاج کس نشد
 نعشش بچارتن ز چه واجب یافت غلط بدش بچون چو مجرب بد چرخ خور از غریب لجه خوناب بد چرخ
 اینست آنچه زبان تقریر کنم و بچقلم لخر نهام شرح مصیبت امای که لکنرمین و انشا و واسطه ایجاد کون و مکا
 است و رحمت که چو ان امام غابد و انموخدا کاع و سا جدد و دامن محراب غلط بد چر سرشته موجود از هم نکند
 و او ذاق اذلال از هم نریخت اگر چه بیکت و جو اما من ها من امام حسن و امام حسین علیهما السلام نظام عالم بر جا
 ماند و لیکن چشم نبیا و اوصیا و ساکنان ملاء اعدا در ان مصیبت عظاما ابد الابد کربان و از دیده اشک زبانه
 چنانچه در کتاب مستطاب بخارا انوار است که از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که حضرت رسوله فرمود
 که چو مرا معراج بردند با من رسید صور دید شبیه صور برادرم علی ابیطالب ز جبرئیل پرسید که با حبیبه ما
 هذه الصوره ای حبیبه جبرئیل این چه صورتیست که مشاهده میکنم زیرا این کبت که دیده بشووی نکرات
 از حبیبت که از ام دل و زلمت جانست این نور تجلی است که بر زده از غیب بالانش موسی که دیگر ناره عیسا
 جبرئیل عرض کرد که ای رسول مجید و ای نبی با محمد ملائکه قبل مشاهده برادرت علی بن ابیطالب در دل و انش
 اشتبا و ابجال عدیم المثال رکانون سپهر جلکی مشتعل کردید بد رکاه علی اعدا استغاکرند که الها معبود
 اهل زمین صبح و شام از مشاهده جلال بن بر کوار غا لهما مقدار محظوظ و متمتع منکرند نماز انرا این دولت عظاما
 از لایق دار و از مشاهده صورت علی ابیطالب که حبیبت خلیفه ولایت ما ز انبره سر مند گردان حضرت افریدگا
 و افریننده لیل و نهار از قلم نور بر صفحه ظهور صورت مبارک علی امصوف فرمود و ملائکه اسما نه است و وز آنحضرت را
 ز بار میکنند و از نظر کردن بان صورت مبارک بهره و در میگردند حضرت صادق فرمود که چو پسر علم مراد می ضربت بر فرق
 هاتون آنحضرت زد در همان موضع از ان صورت اثر آنحضرت ظاهر شد و خون بر ان صورت جاری کردید و ملائکه در صبح و
 شام که نظر بصورت آنحضرت میکنند و میگردند که چو شکر و لعن میکنند بر قائل انجناب پس از اینکلام و فرمایش
 حضرت صادق ظاهر شد که ملائکه اسما انما الی یوم القیامه انما امام کرمان و نالانند پس اگر شیعان انرا مقدا به
 ملائکه نمایند و گریه کردن بر انجناب بجاوی من تشبه بقوم فهو منهم اجر میباشند در یوم الحسا از جناب بالان

در این روزها که...

خواهند یافت چو این حدیث شریف آنچه منقول است باحوال شاه ولایت مذکور شد منتهی آنکه فرمایش حضرت
صاق مذکور شود بناء علیه بزرگتر باشد شریف بر داشت حضرت امام جعفر صاق فرمود که چو جرد حسین علی
شهادت کردند ملائکه فرود آمدند و جسدهای آنحضرت را با آنها بردند و در پهلوی صورت او را موئین باز داشتند
پس هرگاه ملائکه بر بازت صورت او را موئین میبردند و جسد پاره پاره حضرت امام حسین را مشاهده مینمایند
برقاندن آنحضرت میکنند و اینجاست که در وقت تار و زقیامت را گوید که چو حضرت صاق اینجور زبان فرمود
فرمود که این علم مکنون مخزون است که باید روایت نکند مگر کسی که اهلان باشد آه و آلم من ندانم صورتش خدا
دید چو فرزند خود را جدا گشتن از او در او این بکشته فلطایح در میان خاک و خون حال توحید
باخت ظلم احوال توحید گشتن از او این بکشته فلطایح در میان خاک و خون حال توحید
افکار بیارم بجوی ای پدر کوی چه ز قود غایب بر من آمدند کربلا ای پدر گشتند اطفال مرا و ز جفا
بر چند اموال ای پدر شد گشتن از کین اکرم قاسم عباس عون و جعفر ای پدر از گشتن کای سوختم شعله
از سوختن و فرختم اصغر از گشتن پیکان مکید تبر کین حلقوم طفل را در ای شیعه از گشتن این حدیث شریف
معرفة بحق امام خود حاصل شود و لازم معرفت محبت و از لوازم محبت است که در هر گاه مصیبت عبودیت خود را بشود
بی اختیار گران شود و هر چند معرفت و محبت بیشتر باشد بیشترند و هناك و مخزون منکر در چنانچه معرفت و محبت
ملائکه زانی الجمله نسبت به ولای مؤمنان خاصه بنیان ذکر ساخت و بقلی از خزن و ملال اهل اسما آنها پراخت اینجاست
رسم تفریب در شوه کریم روزی بر سینه او کتب از جناب شهید که محبت خداست و احسان که آن بزرگوار که در کتب
غارین بحق اینجاست بودند تعلیم کردند و با ایشان اقتدا و پیروی کنند چنانچه در حدیث معتبر است که چو حضرت امیر
حکم فرمود که اینجاست از اینجاست نیرند محمد حقیقه گوید که احسان در طرف جناب من فرزند و حسین از بزرگوار
بر داشته و امیر فرزند نهایت خزن و اندوه بر سر میزدند و احسان و موالیان نرها از برده جگر میکشیدند و در حدیث
است که فقد اشرف قواعلی الملائکة من ذلک البکاء و الخیب یعنی تحقیق که احسان با وفای نزدیک هلاکت شد از شدت
گریه و ناله پس جناب امام حسین بصدا ضعیف عرض کرد که ای پدر بزرگوار که از برای متوجه شد ما گذاشته
فدا می که سر و کلاه و نامدا تو را کدام دست هدیه بود و الففار تو را شکو معلومه داد بزرگوار
چند سطوع برق جهان شود و الففار چه شد با آباء من اجلت البکاء ای پدر از گشتن از حقیقت
غریه تو تعلیم گرفته ایم ای پدر بر من نند که این ناگوار است که در پیش میناک تو را از خوف حقها بونت خضاب بنید سجده
الله بر مظلوم کربلا ناگوار بود که پدر بزرگوار خود را با یک زخم بر بیند آه اگر آن پدر مهربان در روز عاشورا
فرزند عزیز خود را با آن زخم و جراحت میدید که بر خاک و دیک بنیان کربلا از شدت حرارت آفتاب چون کوزه
گدا ناپیده بود مینالید چه احوال بهم میشتاد رخا دیت معتبر است که چو حضرت امیر نظر بر جناب سید الشهداء
انداخت که بان بخونالاست فرمود که با حکم من ای چون آنحضرت نزدیک شد بر پدر بزرگوار و قد
فرخت جان عینک میر البکاء و حال آنکه زخم شده بود پردهای و چشم آنحضرت از بسیار گریه حضرت امیر
دست مبارک بر قلب گذاشت فرمود ربط الله قلبک بالضمیر یعنی فرزند خداوند قلب تو را محکم فرمایند
و اجر عظیم عنایت فرماید ببردان تو خداوند است که در خدا صراطی است و آه با علی در کجا بود در روز
عاشورا که مجله اشک خواند و چشم و صورتان من فرزند مظلوم خود حسین پاک نمای آه با علی کجا بود

عجلت در کتب معتبره

در خضری پرستوب کربلا که بر همان قلب که بر مخزن بود و از آنجا بود که روز عاشورا نهر و نهره و خنجرها و میزها
 و هر چند اسفانه منتهی کسی و از آنجا آمدند که چون بر حشت از ضربت خوردن چند صندل و نسیجا
 عظمی کوشش در اهلبیت طاهران و در کربلا که بر آن و نالان بر سر سینه زنان بعضی در صحن خانه و جمعی در آستان
 حرا و پریشان بناده بودند از جمله ام کلثوم و زینب خواتون در آستانه خانه منظر ایشان را و چشم بر او مسجد که چه
 خبر خواهد آمد که ناگاه از آناله و فریاد و فغان شعیبا و موالیان بلند شد و آن صدای پوسته قریب شد مقبل
 که ناگاه از عقب رصدا عوغاشد قیامت خروش و فغان برآید محذرات بگو صد از آنه شدند بعد شتاب
 بزردن آستانه شد که خلق بعضی کتافه میگردند که بی تو عجب نظاره میکردند که ناگاهان نظر عترت شه
 کونین فناد سوگرت پاره کنین که کرده چاک کربلا جامه تا دامن سر هفت پای برهنه که به کمان بدو
 کرده شه مندا مامت را بجان کزیده بتن شافع قیامت آه او چو اما حسن امام حکین علیها السلام بدخانه
 رسیدند بدند زینب ام کلثوم در پشت در آستانه انظار میکشیدند بخدا قسم که تصور حال زینب مخزنه و ام کلثوم
 مصیبت رسید که میگفت قلم منشوق میگردد و سپر ناام و الترف و میگرد که یک روز در پشت در خانه در کوفه آستان
 و انظار پدر بزرگوار خورام میکشیدند و یک روز در پشت خیمه آستان در صحرای کربلا چشم بر او برادر مظلوم خود
 حکین بودند که باکی از میدان مرجع بنمایند و اینجا بر ملاقات میکشیدند اما انظاری که در روز نوزدهم
 در کوفه میکشیدند پدر بزرگوار خود را با فقر شکافته دیدند اما انظار یکدیگر در روز عاشورا میکشیدند برادر
 ندیدند بلکه سر کربلا را لای نهره دیدند و لشکر کوفه را مشاهده نمودند که با شمشیرهای آخته بجهت شه میبایند
 الحاضل چو جناب امیر مؤمنان را نهایت ضعف و نقاحت بخانه آوردند همین دختران زهر را چشم بر تارک
 شکافته و محاسن پر خون پدر بزرگوار افتاد و خروش بر آوردند و خود را بقدر انحصار انداختند و هر یک بخوا
 نوزدهم زاری کردند آه وصال از مسجدش بخانه چه بردند اشکجا این زمین غمین شد و آن از بازار پروانه
 و او که روی اطفال بپوش بر سر زنان و واقع جوان و اشکبار ان گفت این سپهر شکوه از چه دو توند و
 گفت کاین جهان و قار از چه رونفکار بگو و حزن جامه زده چاک و اشک دین بگو و حکین کرده بفر خاک و
 کلثوم و زینبش که چه کل از کلاب ناب بودند از قبول علی بیاد کار "اش بهشت خون رخ از چشم خونفشان
 و پیش بد و زخم سر مو نابد و نالان که دیدند ز اینام بر میگرد و کربلا سائیه اطفال برودا شهر خدای
 مثل زبان کتو خون زین بیان زدی که رویا کشود اموالیان زبان از بیچاره و اندوه دختران امیر مؤمنان
 در شهر کوفه عاجز است خصوص در صبح نوزدهم که چو خضر امیر را از مسجد بخانه آوردند دختران غریب و راز و
 انحصار در و بالین وی نشستند و ایشان را هر یک بنوازی میبایدند جوهری منکف از پند کی بابای زینب
 حال تو چون از خون تارک و کمانک هر چه بار بکنار کونت کردی تو از خون رخسار کلکون ما را
 و از غم بر زخونت ما بکنار او در شهر غریب دروغی از عذرت نیست کلثوم غمناک با چشم غمناک
 منکف از زینب غم زبونت با بی چه بکنار دست عارف دیگر چو چاره صبر سکونت در روایت معتبرت
 که خضر امام حسن مردی را منع فرمود که نزد یک خانه نماند که مبارک اهلبیت طاهره و دختران زهرای زکیه
 از شدت غم و اندوه مواظب رعقب خانه باشند از غیرت خضر امام حسن امام حکین علیها السلام میکشیدند
 که خضر اصحاب و جان نثاران و موالیان اهل و عیال ایشان را بریدند با صد ایشان را بشوند در کجا بودند در حصر

در این کتاب
از کتاب طب
در این کتاب

روز غاشوزا که ملاحظه نمایند خواهان و دختران خود را که در میان لشکرهای بیجا و سربازی برهنه هر طرف میگردند
و بیلبان زدند همان دین و قائلان در تپه سید المرسلین الحجامینند و کسی بفرزاد ایشان نمیرد از مکانات علیها
جناب نیک خواتون و ام کلثوم صدقا شوهر مرد و زن از در و پر و حجر بلند شد امر مؤمنان چشم میناک کشید و اشک
حسرت از دیده حقین جاری ساخت و دختران محزون و خوار بصر شکستبار امر مؤمنان را در اغوش کشید و صوت
ایشان را بوسیدند اما از اثر زهران شمشیر که در سینه میناک انحضرت جاری شده بود گاهی مدهوش میشد و گاهی هوشیار
آورده اند که جناب اطبای کوفه و جراخان حسنا و قوف که در آن عصر بودند حکم محکم حضرت امام حسن جلد زان
ساختند و ایشان چو بدقت نظری بر آن جراحت انداختند عمامها از سر گرفتند و بر صورت خود زدند و فرزاد بر
کشیدند که آه این زخم معالجه پذیر نیست که این شمشیر از هر طرف ده اند ابو الفرج جوهر گوید که چون اطباء
کوفه را حاضر ساختند و میان ایشان از این عمر و بیضانی سلونی طبعی ظاهر تر نبود و از جمله آن چهل غلامی بود
که خالد بن ولید از عین التمر ایشان را سپر کرده او ز بود و چون اثر جراحت انحضرت نظر کرد امر مؤمنان که حکم کوفه
او کردند و رکبان جدا کرده و در آن رکدم زدند و در آن جراحت داخل ساختند و بیرون آوردند بر آن رک
سفیدگاز مغز شرمیناک انحضرت است که آه که از ضربت بام الدماغ انحضرت رسید و عهد امر المؤمنین باختر
انجامیده نسیب گفت آن جراحت بی شبهه نظر نیست زخم شاه دین بر هم پذیر و زود باشد مرغ و وحش بر نشان از
قفس کرد و بسوا نشنا طاهر قدس است و از نام بد و از حد کرد و بکلشن بال زن بود چنگ مرغ و وحش در
بر نشان در کلشن پذیر پس چند مانند در قفس هم زبان تا یکی ماند جدا از نشنا ایجاب است و کبار
بک زخم بر سر سینه بجهت انسر و جراح او کردند و چه قدر اهتمام در معالجه زخم انحضرت نمودند آه دیدم فرار و فرسند
بجاء و بک جراحت بر یک بازو این حکین رسیدگی نبود که بجهت انحضرت جراح بسیار داهر مؤمنان با آنکه بک زخم داشت رخانه
خود بر بستر تکیه زده و مظلوم داشت گردان با آن چاک چاک در میان خاک و خون فدا شده بود این شهرت و اوست کرده
که چون از حجت احرام دختران و زنان امیر مؤمنان احتیاز در خانه زاهی بود یکی در اطراف بیت الشرف سعاد انجناب حلقه
مانم زده بود که دست و دست بسته با کمره و ناله جمع میشدند و صداهای ایشان بگفتن و امامان و اسید و امیر مؤمنان
بلند بود زوی گوید که والله چو صد احتیاج بلند شده بود که در اندرون خانه بی اختیار اشک از چشمها مبارک آن
حضرت جاری شد پس نظر نجانب اهل بیت و اولاد خود انداخت نگاه حسنین را طلبید و صورت ایشان را بوسید و ایشان را در
اغوش کشید و لیکن از اثر زهران شمشیر که در سینه میناکش نفوذ کرده بود بهوش میشد و هوشیار آمد باز انجناب مد
شد و در وقت خزان مصیبت سینه انحضرت زینب و ام کلثوم باهای میناکش را مالش میدادند و ابوت و صوت منویش
مینباشند و کویا این کلمات بر زبان ایشان جاری میشد مقبل هوای کلشن خلد برین سربازی بدختران بنیتم چه
در نظرداری انجس که بی بین با نماند کانت قرین عزیز بکرتو محرمات را با اهل بیت زبان شریف کویا کن
مخدرات دل زده داشت لکن که اهل بیت تو را بدین تو کار و دشواریست مدار بعد تو با کوفیان غدار است بلو
علیها جناب ام کلثوم میدانشند که بعد از آن بزرگوار مصیبتها بزرگ در پیش دارند و از اهل اهل کوفه ظلم و ستم
بیجا با ایشان خواهد سپید بکجا از غم دور گردند بزرگوار و مادر مظلومه غایبه المقدار مینالند و بکجا از غربت
و انحال که بریند نامدار ایشان روزی بود میزایدند و گاهی غداری اهل کوفه را که مطلع بودند با برادران
عالی تبارشان امام حسن و امام حسین خواهند نمود در خورش بودند و وقتی اسیر خود را بخاطر میاورند

در این کتاب
از کتاب طب
در این کتاب
از کتاب طب
در این کتاب

یکی از موجب اعطای نعم است بآنکه حضرت امیر کبیر علیه السلام بکرم نهمند داشت فکر رعاش بر حضرت غالب
 میشد فوراً جرحه از ایشان بران امام کبیر مهربانند داده او که جمیع استیاء عیش بر جناب امام حسین مظلوم بهم زد
 و مع هذا ضرر و هضمه بیجا و بکرم بر بندنا نیندر سید بود بر و خاک کرد بلا مغلطید و سینه تصدیف
 صفر سو که فضل شریه من الماء سبیل یعنی ای بجزعه ای در این بنایان توان زاد بود واحد او را بغیر از تبر و نیز و معتبر
 خوانمید القصه حیوان کاشه شریحه حضرت او دندان شاگور و سلسبیل تمام ان شریه میل فرمود و بعد از آن
 ملیح مرد و در جوار او رد که از برای منعوش بران شریه چیزی باقی نماند فرمود که و کان امر الله قدرا مقدور و ای کجا باز
 بود که کاشه شریه از برای من مقدس شده بود از برای او چیزی باقی نگذاشته ایفرزند کرمی ای حسن تو زانم میدهم بخو خدا که
 مثل مهر کاشه که من شامیده بان اسپر جوان چون مثل از دادندی زان مهر ما کرد و چون افتاب و زینتم مرفیع شدی
 اثر زهری قدما مینا کشید پس حضرت مشغول وصیت کردن بجز امام حسین علیه السلام و سایر فرزند از کردی

باب فی بیان وصیت و وصیت حضرت امام حسین علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم اینچنین بود و در رسید اهلبیت مضطرباناله بر کون رسید بدان کوه که از حرم خیم
 آمدن از مشک غم فرزند کوه سلطان رسید بر حسن و زینب من خواب از سر گذشت بر حسن انشاء
 دین بن خنجر بر چار رسید زینب کلثوم از غم پنهان کردند چاک چاکهای جامه شان بکاره تا دمان رسید
 روز برفت اما افتاد از این ماجرا خاکها از زلزله زان غم بچار رکان رسید بدانکه بفرین موعظ و نصیحتا
 و صبیحت که سید او صبا و هادا و لها و نفس پیدا بنیام جناب و لایب طلب علی مرتضی ارواحنا لالفدا که وقت
 ارتحال ایفرزند از چند خود امام حسن و توان وصیت اینست که در فصول الهی از حضرت امام حسین رویت
 شد که چون پذیرد کوار مرز زمان ارتحال رسید شروع کرد بوصیت کردن و فرمود اینست ای حسین که وصیت
 بان برود و بسرع و معتنا رسول خدایه اول وصیت اینست که فرمود اقرار میکنم باینکه این خدایان
 الا الله و الله و الله محمد رسول الله بعد رسیده خدایه تعالی باینکه اینست هر که را که در قبور است و سوال کنند
 خلاق را از اعمال ایشان و دانایان است باینکه در سینهها اینها است پس بدینست که من وصی خود قرار میدهم تو را جز
 و کافیت از برای من وصی مثل تو و وصیت میکنم تو را ما اینی وصیت فرمودم بر رسول خدا پس هر گاه واقع شود
 اینچنین واقع شد بخت یعنی من از دنیا رملت کم الزم بیدک و انک علی خطیبک یعنی مجاور خانه خود باش و گریه
 بر کنایان خود و وصیت میکنم تو را اینست که نباشد دنیا بزرگ تر از حق و مقصود تو ایفرزند وصیت میکنم بود
 بنا و کردن و اول وقت بزکواته دادن باهلان در محل آن و بر تو با میمانه رو کردن و عدالت نمودن در و خوفا
 و غضب بکنکور و نار کردن با همیسا و کرمی داشتن مهان و رعایت پیمان و قضا حواج آنها که بگریه میکنند
 و گنا نکرند بد ز سبب که از رسول خدا شنیدم که هر که بقیه زاد و عیال خود داخل سازد تا منصفه در حقیقت است و از
 واجب که در دنیا که مبرها پدید از برای خوردن کان مال بتم جتم را افریدم و هشتادان برای غایت که تنگان پیمان اینچ
 کردم ای شاعر و ای بر کردی که غارت کردند مال پیمان امام مظلوم حسین زاد و صحای کربلا و اسیر کردند ایشان
 و انتقام خوفا کشید در روز شما خداوند قهار از ان کافران ستمکار غدار و خصم میکند با ان ناکان اخذ
 محتاج و حید گزراه الهی لواقفه بادم آمدن استا کربلا شرح حال عترت شریخدا بیکجا پیمان چنین اندک باشد
 که بر او فرض چنین یا آنچه تبار و زاد بر ان پیمان بدید و غیر نیاید در وقتیکه ایشان از این پیمان ما کربلا میشدند

و اینست که در این کتاب آمده است که حضرت امیر کبیر علیه السلام در وصیت خود فرمود که من وصی خود قرار میدهم تو را جز
 و کافیت از برای من وصی مثل تو و وصیت میکنم تو را ما اینی وصیت فرمودم بر رسول خدا پس هر گاه واقع شود
 اینچنین واقع شد بخت یعنی من از دنیا رملت کم الزم بیدک و انک علی خطیبک یعنی مجاور خانه خود باش و گریه
 بر کنایان خود و وصیت میکنم تو را اینست که نباشد دنیا بزرگ تر از حق و مقصود تو ایفرزند وصیت میکنم بود
 بنا و کردن و اول وقت بزکواته دادن باهلان در محل آن و بر تو با میمانه رو کردن و عدالت نمودن در و خوفا
 و غضب بکنکور و نار کردن با همیسا و کرمی داشتن مهان و رعایت پیمان و قضا حواج آنها که بگریه میکنند
 و گنا نکرند بد ز سبب که از رسول خدا شنیدم که هر که بقیه زاد و عیال خود داخل سازد تا منصفه در حقیقت است و از
 واجب که در دنیا که مبرها پدید از برای خوردن کان مال بتم جتم را افریدم و هشتادان برای غایت که تنگان پیمان اینچ
 کردم ای شاعر و ای بر کردی که غارت کردند مال پیمان امام مظلوم حسین زاد و صحای کربلا و اسیر کردند ایشان
 و انتقام خوفا کشید در روز شما خداوند قهار از ان کافران ستمکار غدار و خصم میکند با ان ناکان اخذ
 محتاج و حید گزراه الهی لواقفه بادم آمدن استا کربلا شرح حال عترت شریخدا بیکجا پیمان چنین اندک باشد
 که بر او فرض چنین یا آنچه تبار و زاد بر ان پیمان بدید و غیر نیاید در وقتیکه ایشان از این پیمان ما کربلا میشدند

ما تاملید
تجلیس فیض

بلکه این تو ابراست و اگر کابنفوم بشوهد و سوکند در کوفه تو را طلب نمایند ظلمه که به نایت ایچکون
 کردند کنند تا تو ازین سازند بکوفه نامشد از پنج برادر رشید عباس من و برادر تو در نحو غلطد برادر
 من علی اکبر حیوانت الشز در انومان بجات کرد بعد از چهار ایاذان این جسم لطیفه پر باران از چادر
 طرف صدقا احد که برند در صبا نارس غش نور تو کپس و نکشاده خواهر تو تا خون کشیده شمر کافر
 بر حلو متناک تو خنجر کن نصب بجای خود بجعل نوازه بوست اتجمل این طفل که زین عانت است بعد از
 تو امام مومنین است پس این جناب وی متناک بجانب فرزند زاده غریب خود علی بن الحسین امام زین العابدین
 که ظاهر در شما اطفال بود نمون و فرمود که این فرزند زاده از چند رسول خدا مر امر نموده که پدر بزرگوار تو را
 مامون نام که تو را وصی خود سازد این فرزند کرامی بدانکه در دار دنیا مصیبتها بسیار است الام بجد بر تو وارد
 خواهد آمد و این کشتن پدر در زمین کرب بلا شو برای تو نازل بلا بر تو بلا تو را و اصل هر کس کند
 اسیر زکریا بسو نام باغی و زنجیر بنوک ناخن ببطاقه جبین عمارش هر بلیته رضا با قضا چون باش
 ز بعد رحلت جد علی پس از چنگل شوزند تو ظاهر بیکانه فرزند ای امامی که رسد از پدر ز لطف هم رسد
 چو عمر شیر کربان تسلیم این فرزند سول خدا من فرمود که تو را بگویم که پدر خود محمد و وصی خویش ساری
 و ذاب امامت بوی تسلیم فرمائی چو او ز در بانی از جانب سول خدا و از جانب من او را سلام بر ساری فرمود
 که ای حسن خبیثا قاتل من باقتا که خواهی و راعفون و اگر خواهی او را بقتل بر ساری متوجه ساری فرزند ان خود
 که از اولاد فاطمه نبوده شد و فرمود که وصیت منبکم شما را که احرام اولاد فاطمه را که اینغی بجا آورید اینک من
 از میان شما امشب هر دم و امشب با عمر من است و ملحق میشود بجد خود محمد مصطفی احسن الله لکم و امامان
 در شب عاشورا به امثال این کلمات هر سید الشهداء و وصیت فرمود و لکن فرزند این بود که بعد از رحلت امیر مومنان
 اولاد انحصار همه در خانه خود مفرز و محرم بودند و فوج فوج از دست او و محبا و اصحاب و شیعیان از مفران و زنا
 بتغریب و کشتن ایشان می آمدند و احرام اهل بیت انحصار را بجا می آوردند و عزت اولاد این جناب بجای خود بود و آه
 که بعد از شهادت غریب مظلوم کربلا اهل جوار و جفا و کوفیان و شامیان بجا اسباب بخوام ایشان ناخند و از
 ایشان ساس و لباسی نگذاشتند و عزت و احرام بجای ایشان منظور نداشتند بلکه در عوض تعزیه و تسلیم ضربها
 و سینهها به صورت و پشت و جلو ایشان زدند و جلگی را با سپر بر دین انحصار فرمود که ایچن تو خود را غسل
 و کفن کن و جنوط نمایی به بقعه کافور و پشت رسد بکراست که بدو کافور انحصار را جنوط کردند پس فرمود این فرزند
 ایچن بگذار مراد تابوت و کوه مقدمه تابوت را نگردد که خوب بدست شام عقبه از بکریه از عقب تابوت بروند تا
 بمکانی که پاهای شما بر زمین فرود و مقدمه تابوت بر زمین ابدان اول طور سبنا است ان موضع محل دفن من خواهد
 بعد ای غریب مظلومی حکین که اهل و عیال اینجانبرا ممکن نشد که بدین انحصار مردانند حال آنکه انحصار را غسل
 و کافور نیز بود و فصال مکه که بیکر شاه شهید غسل بنیافت که هم ز خون کلو غسل هم وضو داده آه غسل
 و التراب کافور و فنج الریح و عیدان الرماح نقش خدا ز یاد کند عذاب مرغان و بنی امیه را که ان بد طیب و طاهر
 دفن نکردند و اهل و عیال انجبال خود و انگذاشتند که بدین ان ابدان پاره پاره و مجروح پیرانند آه انحصار را اگر دفن
 نکردند کاش بدین برهنه نمیفونند و اسب بدنش نمیشا خندوان کالبه لطیفه رده روز و شب در صحرا می انداختند
 چو امام حکین بعد امامت صیدانت که وصی انحصار و سایر اهل بیت طاهر را قدر بر کفن و دفن و غسل جنوط

در فواید شما است که در صحرا می انداختند
 وصیت فرمود با امام کربلا که
 کز آنکه در کربلا کشته ام از آنکه
 غلامی که فرمود لا تقالون ایچن
 زین صفت غلامان شما که نیست
 آه

صحنه
از آن

از بزرگوار نیست از این و صلب است بعد از آن حضرت فرمود ای فرزندان ایمن اول بر جنازه من خاک بر بخت
تکبیر و بدانکه حلال نیست بر احد غیر از من که بر او هفت تکبیر که بشد مگر مردی که در آخر الزمان خواهد آمد که اسم
قائم است از اولاد برادرش کن و پیوسته من تا زکی اسکا و سر از موضع خود و در خاک از آن موضع دور است
که در آنجا قبری کند و لحک آماده هوید خواهد بود و چه مراد از آن خالک طیب طاهر نوشته لوح فرزند شو
ظاهر بود عیبات سیر از خطش پیدا که این ذخیره نوح است هر شریک این مراد از آن حد خوابان و چون حوالی از قبر
من بر آن نظر کن بجانب من دل چسب کن مرا خواهی یافت زیرا که من معلق میشوم بحد رسو خدایم ایندند نیست همیشه
که نمیرد و مدفون شود در مشرق و وقتی در مغرب مگر اینکه خدا جمع کند مباد روح و جسد ایشان بعد از آن از هم
شوند و بر کمرند موضع قبر خود و بعد از آن بدست خود بخت خام قبر را پوشانند در آن روز نامشای شود باز من
موضع قبر را بگویند و غرض آنحضرت آن بود که احد از بنی امیه بر موضع قبر مقدس آنحضرت مطلع نشوند زیرا که اگر مید
محل دفن آنحضرت را حجتند و طاهر آنجناب بیرون مباد و زدند و میسوخند چنانچه بان بنی امیه حکم کردند و آن
شهادت مظلوم را بر او آورده سوزانند بعد از آن آنحضرت فرمود که ایمن جو صبح شود تا بونی بر آه بستاند بظهر که در
بنوعی که مردمان کان کنند که شما ازاده فرستادن جنازه مرا بحد طیبه دارید تا موضع قبر من بر غالب خلق می یابند
او صبار و در کار خود مخالف بود **بیت اول** **بیت دوم** **بیت سوم**
در آ که از شهادت سردار اولیا **عائین همدان و سر آنجناب** **بیت اول** **بیت دوم** **بیت سوم**
شدجا اعتکاف معاویہ کاخ هم شد مرضی بکنج حد معتکف ریح نایق یغان کرد بکعبه حق استخوان در حق
اهل بیت نشد معتکف ریح خواز خدا نکر بقتل کسی که بود بر اثر صفا خدا معتکف ریح و امصبت که چون
شبیهت بکبره در مصال المبارک رسید که در شبهای از روایات که انشب قد است در آن شب هوشی عمر آن
وفات کرد و پوشع بن نون و قی بنیام ب شربت شهادت نوشید و شبی است که عیسی مریم با شما با لاف و شنی که کلام بقدر
بر رسول خدا نازل شد و در چنین شبی با کلام الله ناطق نیز قدم بر معارج قرب الهی گذاشت از شربت و جلال قادری
سزاد و شهنش کام کرد و اگر چه از شرح مصیبت آن خدا کشته دین و وحی با فضل جناب بد المرسلین حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام زبان عاجز است و لیکن چون در ضمن رحلت آنحضرت حکایات چند روایه که ذکر آنها موجب یاد فی اخلاص و کثرت
معرفت و محبت نسبت با آنحضرت میکردد بدانکه چون شب رحلت او صبا و شربا تقیبا علی مرتضی رسید جو فری
شبکه صومصیبت آمد سرفیل شبی که رو بجان کرد در شب بخیل چو شب شیکه فکند شما از مرهم و دیدجا
بر روح و روح و از بهیم چو شب شیکه در انشب خند پشت بتول چو شب شیکه در انشب سکت قدر رسول چو
شبیکه چو ظلمات تیره شد در من چو شب شیکه در انشبیم شد حسن شبیکه حضرت کلثوم شد اسیر تقی شب
که یافت اهل را بمنزل زینب آه که در انشب شبان و ذایع باز بین بود حضرت امیر که یکت از آن ستم رسید
دلاری میداد و ذایع میفرمود و دعالتیکه اثر زهر بقدمها میناکش رسید بو فرمود ای فرزندان گویا من بینم که
بعد از من بر شما فتنان و در هدایت پیشم از اطراف جوانب بر شما هجوم خواهند آورد صبر کنید تا خدا منی شما و
اعدا شما حکم کند که و هو خیر الحاکمین ثم قال یا ابا عبد الله انت شهید فداء الاله تعلیک بتقوی الله الصبر
علیک لیس فرمود که ایمن بونی شهید است و بر تو باد تقوی و جوان خداوند صبر با منای او و خدا چو بکشد
این فرجاموش شد و ز قتل کربلا نهوش شد یادش مدار زمانه از صدقین بافران زخم افند در زمین